

کینا یغاق با فراید از زرح صفرا دلها
بر این دل خسته ده شفا در عدالت ثفا دلها
در حق تو مستجاب باشد دانم بقیق و عار دلها

جانان بود چه در حجاب

جز صفا زنده عار دلها

اصلا در عشق رسیده است عقد کمره را برده بر است
در میان دلبران و شبیهی کس غیره چرخ زود بر است
صدا و لاجور تو تا کز دم ز کف بجز رسم کز است
بر لب ششم بر این در جنتی کن مراد دیده ترا است
کرد در سجده ستان بسته گشت بازند میخانه را در است
فضا ملک آمد در سبایم باز با ده کلکون بسا عار است
خیم قد خربان در کمال کفر صوره و صنوبر است
بایم کجا

سقیم خسته ز جام لطف فام با ده خیم با زنت عمار است
عیاست از خیم لطف خشن میدهد با دام دستک است
اصلا کفتم با اران بار با باز گویم بار دیگر است

در بگویم که ز زلفا کیش

کز تو با جو یار کز مهر است

عمر طلب و زار کز دم بر لبها تانند ز دم با هر چه می شکند
ایمان را ز زهر بل پنهان بود در لورا مینگر بصیرت زان کز جملها
دیگر چه بر دار کز نظر درای کز صفا کز دار از خیزن صفا
الکله ره بر دهنده بقیق کز دانند ز تو خیم بر رسم ان سز لبها

خیم از زهر و در کشتیم مادی

با قافله شکر در نایقه جملها

بر افکنم پرده از رخسار را بکنیم زهر در بار ما را

Copyright © King Sui University